مانیفست تصاحب دولت

ادامه از صفحه اول

در روستا دو عنصر داریم که رابطه جامعه و دولت را تنظیم می‌کرده: یکی کدخدا که نمایندگی مدنی داشته و دیگری خوانین و ملاکین که همکاری‌های بزرگ‌تری داشتند، مثلا در لشکرکشی‌ها، یا وقت‌هایی که حکومت به حمایتشان نیاز داشته؛ هنگام تهاجمات. اینها نقش مدیریت سیاسی هم پیدا می‌کردند. این الگویی است که کم‌وبیش از قرن‌های بسیار دور رابطه جامعه و دولت را شکل می‌داده. اینجا باید ذهنیتی را که به‌خصوص در چند دهه اخیر شکل گرفته مورد بازنگری جدی قرار دهیم و آن اینکه گویی در رأس حکومت، پادشاهی قدرقدرت بوده که کاملا براساس امیال و تعلقات و خودکامگی شخصی کشور را اداره می‌کرده و جامعه هم توده‌ای منتشره، حشرات‌الارض، گوسفندانی در اختیار این سلطان بودند که مطابق میلش با آنها رفتار می‌کرده. اما این گونه نیست. کشور ما در موقعیتی بوده که بارها مورد تهاجم نیروی خارجی قرار گرفته. مثلا سلجوقیان یکی از اقوامی هستند که در صحرای ترکستان بزرگ زندگی می‌کردند و بعد از مسلمان‌شدن به کشورهای اسلامی مهاجرت می‌کنند. بیهقی تاریخ ورود آنها را می‌گوید مخصوصا در گزارشی که درباره نیشابور است. نکته مهم این گزارش این است که وقتی سلجوقیان غزنویان را زمین می‌زنند و طبق رسوم ایلی می‌خواهند حکومت خراسان را تصرف کنند و غارت کنند، بزرگان که عبارت‌اند از نمایندگان جامعه، اعم از نظام دیوانی و گروه‌های مختلف صنفی، نزد طغرل رفته و می‌گویند شما می‌توانید شهر را یک بار غارت کنید، اما نمی‌توانید برای همیشه شاه ما شوید. شهر ما حساب و کتاب و مالیات دارد. طغرل می‌پذیرد و نیشابور را غارت نمی‌کند و حتی چغری، برادرش با او اختلاف پیدا می‌کند و به درگیری مختصری نیز می‌انجامد. این نشان می‌دهد جامعه دارای اسکلت روابط و مناسبات و گروه‌بندی‌های اجتماعی بوده، اما چون نگاهمان به صورت‌بندی نهادهای اجتماعی در غرب قرون وسطی یا غرب جدید است، توجه نمی‌کنیم که ایران هم در آن دوره اشکال بومی گروه‌بندی‌ها و تشکلات اجتماعی خاص خود را داشته. درست است که اینها اکثرا تباربنیاد هستند چون عنصر تبار، اشتراک در خون، بسیار مهم است. در ایران، خانواده، بعد خاندان یا دودمان را داریم که زنجیره بزرگ خانوادگی به تناسب برخورداری از موقعیت‌های سیاسی، نظامی و... است. این زنجیره می‌تواند بزرگ و کوچک بشود، ولی به هر حال وجود دارد. درست است که می‌گوییم خاندان، شبکه‌ای مدنی مبتنی بر اشتراکات در منافع اجتماعی نیست و ربطی به معانی علوم اجتماعی جدید ندارد، اما به هر حال یک گروه بزرگ اجتماعی است. بله مبتنی بر تبار است اما در آن شبکه همبستگی شغلی، شبکه‌های حمایت اجتماعی، همکاری‌های دسته‌جمعی وجود دارد. مثلا تصورمان از جامعه روستایی این است که از ملاکین و سپس جامعه روستایی حشرات‌الارض تشکیل شده بود. اما روستا گروه‌های اجتماعی به نام بنه داشت که تا عصر معاصر و ۱۰۰ سال گذشته وجود داشتند. بنه‌ها گروه‌بندی‌های اجتماعی تولید بودند که ملاکین با آنها طرف می‌شدند. اینها گروه‌های برزگری و خدمات کشاورزی را در خود جای می‌دادند. بنه‌ها در زمان تولید تا آخر برداشت شکل می‌گرفتند، معمولا تباربنیاد بودند و ادامه پیدا می‌کردند. بعد آرام آرام صاحب نسق می‌شدند و سهم در مالکیت پیدا می‌کردند. نهاد کدخدایی با اینها، با خاندان‌ها، در حوزه تولید طرف می‌شده.

در زندگی جامعه شهری، یک بخش اصناف و نهادهای اجتماعی هستند و بخش دیگر، نظام زندگی محله‌ای است که کاملا سازمان‌یافته است؛ یعنی محله‌ها براساس اشتراکات مشخصی شکل می‌گیرند. همکاری‌های دسته‌جمعی و نهادهایی مثل سفره‌خانه‌ها و یتیم‌خانه‌ها وجود دارد که ارتباط ارگانیکی با دولت ندارند و گروه‌های مختلف اجتماعی، مثل هیئت‌ها و دسته‌جات آنها را شکل می‌دهند. مثلا اصنافی که با گروه‌های مذهبی پیوند می‌خورند. تصوف و شاخه‌های مختلفش تقریبا در بسیاری از این صنوف نقش دارند و بین اینها اشتراک وجود دارد. مثلا بسیاری از اساسنامه‌های امروزی درباره بناها، معماران و خدمات شهری، به نوعی از سازمان تصوف دوره خود، با آداب و سنن و شیوه عضویت و صاحب حق رأی شدن... الگوبرداری شده است. اینها نشان می‌دهد جامعه ایران از نوعی سازمان‌یافتگی اجتماعی بومی خاص خود برخوردار بوده. به دلیل چارچوب متفاوت اقتصاد ایران، اصناف به صورت اتحادیه‌های صنفی ملی نبودند، مثل صنف بزازان که اتحادیه صنفی ملی نداشته. بلکه به دلیل پراکندگی جغرافیایی، هر بخشی از جامعه، بسته جمعیتی خاص خود را داشته، بدون نیاز به سازمانی ملی به معنای کشوری. خود حکومت شاهنشاهی نیز نوعی کثرت در عین وحدت بوده؛ یعنی بخش‌های مختلف به صورت خودگردان، با حاکم محلی‌شان که معمولا به شکل خاندانی و سلسله‌ای بوده، اموراتشان را اداره می‌کردند. حکومت نیز در سطح کلی، امنیت، سپاه و مالیات را به هم وصل می‌کرده. در چنین شرایطی دولت یا حکومت نمی‌تواند با چنین جامعه‌ای هر طور دلش خواست رفتار کند. مثلا برای تعیین مالیات، نماینده مستوفیان، رئیس شهر و کدخدای صنف با هم گفت‌وگو می‌کردند. همچنین تعیین مالیات به صورت کلی بوده؛ براساس فرمولی مالیات‌های هر صنف تعیین می‌شده. در پایتخت و استان‌ها دفاتر جمع داشتیم که به فرماندار می‌دادند تا با حساب و کتاب عمل کند و دیوان نیز بر همین اساس از او حساب و کتاب می‌خواست. در این میان به دلیل وجود برخی فسادها گاهی زورگویی و کم و زیاد گرفتن اتفاق می‌افتاده. بخشی از این مدارک را در دوره قاجار در اختیار داریم که نشان می‌دهد هر صنف چقدر باید مالیات می‌داده، چقدر نقدی و چقدر جنس می‌داده و ترتیبات این حساب و کتاب‌ها ثبت و ضبط می‌شده. در زمینه زمین‌داری و ایلات و عشایر و ... هم همین‌طور. بله، در این میان دوره‌هایی نیز داریم که قومی متجاوز از راه می‌رسد و تا قبل از اینکه آن قوم مستقر و سلسله حکومتی شود، دوره شلتاق است. بدترین نمونه این داستان مغول‌ها هستند که کشتارها کردند اما وقتی نوبت حکمرانی غازان‌خان شد، بدنه دیوان‌سالاری می‌گوید اینجا حساب و کتاب دارد. سپس در دوره اصلاحات غازان، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، معمار اصلاحات، از چگونگی گرفتن مالیات و رفتار با مردم می‌گوید. از نظر فرایندهای مدرن و دموکراتیزاسیون، اهمیت بحث اینجاست که در جامعه غربی دموکراتیزاسیون بر تجربه سازمان‌ها و تشکل‌های نمایندگی اجتماعی دوره خود مبتنی می‌شود، این تجربه ارتقا پیدا می‌کند و امر انتخابات به معنای رأی آرام آرام وارد می‌شود و مثلا چیزی تحت عنوان مجالس طبقاتی دوران متأخر قرون وسطایی به مجالس مدرن جدید تبدیل می‌شود. یا منشورها در بین اعیان و حکومت‌ها کم‌کم به منشورهایی تحت عنوان قراردادهای اجتماعی مدرن قانون اساسی تبدیل می‌شود. کاری که ما می‌کنیم این است که به خاطر تجربه مدرن روشنفکران و کارگزاران تحول‌خواه از گذشته تاریخی خود منقطع می‌شویم. کل این داستان تجربه تاریخی را به این شکل صورت‌بندی می‌کنیم که مثلا پادشاه فلانی بود، جامعه منحط بود و مردم حشرات‌الارض بودند و سلطان نیز در این میان خسرویی بود که هرچه اراده می‌کرد می‌شد. بنابراین باید این دوره را به کل به زباله‌دان تاریخ بریزیم و منقطع شویم. به فکر ارتقای انجمن‌های صنفی و پیشه‌وری نمایندگی گذشته نیستیم!

یعنی باید این نهادها را بازسازی کنیم.

بله. یعنی آن را طبق تجربه مدرن و شکل‌های بهتر نمایندگی، مثلا حق رأی، بازسازی کنیم.

آیا می‌شود گفت این سلسله‌مراتب در جنبش مشروطه تأثیر زیادی داشته؟ در دورانی که روشنفکران، اصناف، بازار و روحانیون نقش داشتند.

حتما این‌طور است. اتفاقا می‌خواهم بگویم جنبش مشروطه بر پایه و بر دوش همین نهادهای اجتماعی تاریخ موجود ایران شکل می‌گیرد. تجار و پیشه‌وران و کسبه، نهادهای صنفی خاص خودشان را داشتند و اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد عنصر سازماندهی و بسیج اجتماعی از طریق همین نهادها صورت گرفته. روحانیون به عنوان شبکه گروه اجتماعی نهادهای سلسله‌مراتبی خاص خود را داشتند. به اضافه اینکه در کنار اینها سادات را داریم که نهادی تحت عنوان نقابت داشتند. یعنی حکومت با اینها به عنوان گروه اجتماعی مواجه می‌شد. نهاد نقابت یعنی واسطه میان حکومت و گروه‌های سادات که مورد حمایت بودند؛ از حکومت حقوق دریافت می‌کردند. همین‌طور بخش‌هایی که امروز نهادهای داوطلبی نامیده می‌شوند مثل هیئت‌ها، دسته‌های مذهبی، سفره‌خانه‌دارها که گروه‌های حمایتی بودند. اینها شبکه‌هایی فعال هستند و عنصر بسیج سیاسی اساسا توسط اینها صورت می‌گیرد.

اگر به صورت‌بندی مجلس اول نگاه کنیم دقیقا مشاهده می‌کنیم که همه اصناف، مثلا صنف تجار، حتی روحانیون، در بدنه مجلس نماینده و حضور فعال دارند. از این وضعیت یک صورت‌بندی به ما بدهید.

وقتی بحث انتخابات مجلس اول مشروطه که مجلس مؤسس هم هست، مطرح شد، افراد صاحب تجربه در نظام دیوان‌سالاری ایران که تحصیل‌کرده غرب بودند و غرب را می‌شناختند، با توجه به شرایط تاریخی ایران، گروه‌بندی‌های اجتماعی موجود آن زمان ایران را شامل شاهزادگان، دیوان‌سالاران، اعیان، کسبه و پیشه‌وران، مبنای گروه‌بندی نمایندگی سیاسی قرار دادند. این شش گروه تعریف شدند و انتخابات در تهران به صورت یک‌مرحله‌ای انجام شد. هر طبقه نماینده خودش را انتخاب می‌کرد. جالب است که نماینده لزوما نباید مثلا بزاز می‌بود؛ می‌توانستند از گروه‌های دیگر نیز انتخاب کنند. انتخابات را در شهرستان‌ها دومرحله‌ای کردند، چون امکان یک‌مرحله‌ای نبود. گفتند این گروه‌ها در یک مرحله تعدادی را انتخاب کنند و آنها بین خودشان یک نفر را به صورت دوفاکتو انتخاب کردند. مجلس اول پایه اجتماعی پیدا کرد؛ یعنی از اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی تشکیل می‌شد، گروه‌هایی که در قالب سازمان‌های مختلف اجتماعی و یا شبه‌سازمان‌های اجتماعی بودند؛ منافع مشترکی داشتند و عرفا گروهی اجتماعی تلقی می‌شدند. لزوما مثل علما و طلاب و اعیان و اشراف، سازمان اجتماعی رسمی نداشتند. به‌علاوه، مجلس اول نمایندگی سیاسی مناسبی دارد چون با پایه‌های اجتماعی ارتباط پیدا می‌کند. اتفاقی که بعد از مجلس اول رخ داد و متأسفانه پایه‌گذارش جریان سوسیال‌دموکرات ایران بود، این بود که گفتند باید جریان انتخاب طبقاتی را کنار گذاشت و به جایش ملاکین یا صاحبان فلان میزان سرمایه تجاری را به‌عنوان شهروند وارد مجلس کرد. این تغییر باعث شد نسبت ملاکین؛ صاحبان مکنت آن روز جامعه، در مجلس اول نسبت به بقیه اقشار بالا برود. طبق تحقیقی که خانم زهرا شجاعی کرده، در مجلس سوم این عدد به ۴۹ درصد می‌رسد. و در تمام ادوار، بعد از به‌هم‌خوردن آن ساختار اجتماعی، پایه‌های اجتماعی از بین می‌رود، نمایندگی اجتماعی کنار گذاشته می‌شود؛ یا احزاب داریم یا نداریم. در هر دو صورت مجلس، اقشار فرادستی را نمایندگی می‌کند که بیشترشان ملاک هستند و بیشترین تعداد نمایندگان را در طول ۲۴ دوره شورای ملی تا پایان دارند؛ سهم ملاکین هیچ‌گاه کم نمی‌شود. حتی بعد از اصلاحات ارضی هم سهم درخورتوجهی دارند، گرچه به اندازه قبل نیست. این نکته ما را به مسئله‌ای مهم‌تر رهنمون می‌کند؛ اینکه در شکل‌دادن به نظام سیاسی مبتنی بر انتخابات و احزاب، به‌ویژه در پروژه روشنفکری و نیروهای سیاسی، توجه به نیروی واسطه اجتماعی، تشکل‌ها و نهادهای نمایندگی واسط گروه‌های اجتماعی مغفول واقع شده. دو دسته حزب داریم؛ یا احزاب به فرموده از بالا یا ایدئولوژیک؛ بنابراین هیچ‌کدام با بدنه اجتماعی ارتباط ندارند. در واقع امر نمایندگی که بنیاد دولت انتخابی است، بعد از مجلس اول پایه‌اش کج گذاشته می‌شود و از امر نمایندگی اجتماعی استغنا پیدا می‌کنیم. حتی احزاب چپ که در دوره‌ای به مسئله سندیکا و تشکل‌های صنفی توجه داشتند، با غلبه روایت لنینیستی و استالینیستی بر گروه‌های چپ ما ایدئولوژی و انترناسیونالیسم و حزب پیشتاز را داریم. حزب پیشتاز است که باید کارگران و کشاورزان را نمایندگی کند. در آن صورت تأسیس سندیکا خرده‌کاری محسوب می‌شود. می‌خواهم ایده‌ای را با شما به اشتراک بگذارم. اساسا هسته سخت ایده تحول‌خواهی در ایران از اینجا شروع می‌شود: مبتنی بر نوعی دولت‌اللهی است؛ یعنی اگر دولت را تصاحب کنیم و آن را آن‌طور که لازم است بسازیم، می‌توانیم جامعه و اقتصاد اجتماعی را نوسازی کنیم. دعوا بر سر این بود که آیا هسته سخت این دولت باید استبدادمنور باشد یا دولت دموکراتیک؟ یعنی باید انتخابی باشد یا تمرکزگرا و توسعه‌گرا؟ والا در اصل دولت اولویت و اصالت دارد. بحث من این نیست که در فرایند نوسازی نیاز به دولت نداریم و در عوض نوعی جامعه‌گرایی منحط را مطرح کنیم؛ که گویی بدون دولت می‌شود کاری کرد. نه، بحث بر سر دولت‌اللهی است و اینکه گویی با آن می‌شود ید بیضا کرد؛ بنابراین همه جریانات از چپ، توسعه‌گرا و دموکراتیک معتقدند دولت را باید این‌طور درست کرد. در کلان قصه توجه به جامعه امر تبعی است؛ یعنی بالاصاله نیست. جامعه مهم است و اگر شکل نگیرد و از درون سازمان پیدا نکند، اصلاحات همیشه از بالا اتفاق می‌افتد. با اینکه عشقی طرفدار جمهوری بود؛ اما از میانه راه ضد جمهوری می‌شود. از او علت را جویا می‌شوند و او می‌گوید دیدم چوپان‌های پشتکوه تلگراف می‌زنند و می‌گویند ما جمهوری می‌خواهیم. آنها نمی‌دانند جمهوری چیست، درواقع حکومت از آنها جمهوری می‌خواهد. دولتی درست می‌شود که از مردم دموکراسی و توسعه می‌خواهد. بی‌توجهی به جامعه و توانمندشدن و ظرفیت پیداکردنش صورت دیگری از آن دولت‌اللهی است. و این دو عامل؛ یکی بی‌اعتنایی به سنت‌های تاریخی ایران و دوم این دولت‌اللهی که سایه‌اش را بر جریان تحول‌خواهی ما انداخت، باعث شدند نسبت به امر اجتماعی و نمایندگی اجتماعی بی‌اعتنا شویم. در نتیجه دموکراسی ما هیچ وقت بنیاد اجتماعی پیدا نمی‌کند، همیشه دعوایی در حوزه سیاست می‌ماند. چه موافقان و مخالفانش. جامعه احساس نمی‌کند در این دعوا جایی از ماجرا دارد؛ چون نمی‌داند این دعوا به کجا می‌انجامد و قرار است چه اتفاقی برای او بیفتد. در همین دوره اصلاحات قرار بود دموکراتیزاسیون اتفاق بیفتد. تمام کوشش جریان اصلاحات بر این بود که بخش‌های مختلف حکومت را در اختیار بگیرد؛ چون تصور می‌کرد اگر قرار است کاری انجام بشود، باید از طریق دولت انجام بشود. عرضم این نیست که باید دولت را کنار بگذاریم، من می‌گویم ندیدن دولت، به اندازه همه چیز دیدن دولت، مانع تحولات پایدار و به‌خصوص دموکراسی پایدار در ایران خواهد شد. مسئله دیگری که جریان روشنفکری ما در آن نقش دارد این است که وقتی متوجه اهمیت سازمان‌دهی اجتماعی می‌شود، از آن نه برای ساختن بلکه برای فروریختن استفاده می‌کند؛ یعنی ما برای جنگ با دولت، نهادهای اجتماعی، جامعه مدنی، نهادهای صنفی و سندیکا ایجاد می‌کنیم؛ چون قرار است به جنگ دولت برویم، دولت این نهادها را به‌عنوان فرصت‌هایی برای حکمرانی بهتر و درست‌کردن رابطه جامعه و دولت طبق الگویی مناسب، نمی‌بیند و در عوض به‌عنوان تهدید به آنها نگاه می‌کند؛ بنابراین علیه‌شان می‌شود و اجازه نمی‌دهد اتفاق بیفتد. حتی اجازه نمی‌دهد انجمن برگ‌جمع‌کن‌های پاییز دوقوزآباد شکل بگیرد؛ چون می‌داند شما می‌خواهید جمعیت جمع کنید تا کار دیگری کنید. بی‌توجهی به ساحت اجتماعی بر مشکلات ما اضافه شده. ما را به این نتیجه نمی‌رساند که نهادهای اجتماع را بسازیم تا رابطه جامعه و دولت را متوازن کنیم، تا هم جامعه را توانمند کنیم و هم دولتی توانمند را مبتنی بر نمایندگی صحیح شکل بدهیم؛ بلکه به این می‌رسیم که این نهادها ابزار خوبی برای زدن است.

یا برای کسب قدرت.

آنجاست که سراغ این نهادها می‌رویم؛ اما نه آنها ما را جدی می‌گیرند و نه این‌طرفی.

بر فرض جدی‌گرفتن هم موقتی خواهد بود. وقتی ببینند شما به ابزارهای قدرت دست پیدا کردید و مسئله جامعه از بین رفت، کم‌کم جامعه حساسیتش را به موضوع از دست می‌دهد، همان‌طور که شاهد بوده‌ایم. درواقع شاهد هستیم که اگر در مجلس اول در دوره مشروطه امر اجتماعی تبدیل به امر سیاسی می‌شود، در مجالس بعدی و حتی در دوره رضاشاه امر سیاسی می‌خواهد به امر اجتماعی شکل دهد و نقض غرض می‌شود.

دقیقا.

نقش روشنفکران دوره قاجار را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آنها هم کارهای مهمی مانند قانون‌نوشتن انجام دادند. چطور به سمت کنارگذاشتن تدریجی جامعه لغزیدیم؟ آیا جامعه قابلیت اینها را نداشت، مصلحت نبود یا پای منافع در میان بود؟

نکته خیلی مهمی که قبلا عرض کردم، این مسئله را روشن می‌کند. اساسا ایده تحول و نوسازی در ایران ایده دولت‌اللهی بود. اولین بار ایده دولت جدید و مدرن در رساله میرزا ملکم خان در ۱۲۶۷ قمری در کتابچه غیبی مطرح شد. ایده او این است که برای داشتن آبادانی و رفاه و قانون باید دولت داشته باشیم؛ یعنی تمام توجه به ساختن دولت است. این تجربه تا مشروطه ادامه دارد؛ در آن دوره می‌گویند حکومت به داشتن دولت تن نمی‌دهد و مقاومت می‌کند. در نتیجه باید حکومت از طریق رأی مردم تشکیل شود تا بتواند دست به اصلاحات بزند؛ یعنی باز هم قرار است از طریق مشروط‌کردن قدرت حکومت و مشارکت‌دادنش، به کمک نوعی انتخابات و امثال اینها، دولت ایجاد بشود؛ اما بعد از حوادث مشروطه، به دلایل خاص تاریخی مانند اشغال ایران و جنگ، دولت نتوانست خود را حفظ کند و دست به نوسازی بزند. در نتیجه روشنفکران دیدند دولت با شرایط مدنظرشان دموکراتیک نمی‌شد و نیاز به دولتی مستبد ولی منور و اصلاحگر و نه خودکامه است. اکثر روشنفکران گذار به عصر پهلوی اول، به این جریان می‌پیوندند. رضاشاه مولود یک تحول و چرخش در گفتمان اصلاحات روشنفکران ما است. علی‌اکبر خان داور، تقی‌زاده و خیلی‌های دیگر از سال ۱۳۰۰ می‌گویند که ما دولتی مقتدر و متمرکز اما صالح می‌خواهیم. به سرمقاله‌های علی‌اکبر خان داور در روزنامه مرد آزاد (مرد امروز) نگاه کنید که مشروطگی و انتخابات و احزاب را به سخره می‌گیرد و این سه را مانع توسعه ایران می‌داند. بنا بر عقیده او، تنها کاری که می‌توانیم در شرایط بین دو جنگ انجام بدهیم صنعتی‌شدن است؛ با ساختن راه‌آهن و کارخانجات می‌توانیم اقتصاد کشور را بازسازی کنیم و این کار با مشروطه‌بازی و پارتی (حزب) به جایی نمی‌رسد. نیاز به یک دیکتاتوری صالح سرکوبگر است؛ به تعبیری کسی به دل خودش، به زبان خوش، آدم نمی‌شود! چنین دولتی باید جماعت را آدم بکند و سپس دست به نوسازی بزند. روشنفکران این دوره در پس ذهن‌شان در برابر خودکامگی قانون می‌خواستند، برای همین از مجلس اول به این سمت رفتیم؛ اما گروه‌های خاصی از روشنفکران با هدف محدودکردن قدرت سلطان وجه دموکراتیک قضیه را از بین بردند. بعد دیدند که نمی‌شود؛ چون پایه اجتماعی نداشت. دیدند احزاب شکل می‌گیرد. در مجلس دوم دو حزب داریم. این دو حزب چه می‌کنند. تمام قواعد دموکراتیک را نابود می‌کنند. اقلیت می‌شوند و وقتی می‌بینند شرایط دلخواه‌شان پیش نمی‌رود، دست به ترور مخالفان می‌زنند. گروه مدهشه (ترور) ایجاد می‌کنند؛ اما اگر این پایه اجتماعی را حفظ می‌کردیم و ارتقا می‌دادیم و بین نمایندگی سیاسی و اجتماعی ارتباطی ارگانیک و وثیق به وجود می‌آمد، این نوزاد آرام‌آرام در بستر قابل قبولی شکل می‌گرفت. البته نباید شرایط محیط استعماری را نادیده بگیریم. در حقیقت ما در شرایط تاریخی وضعیت استعماری و نیمه‌استعماری، بین دو قدرت بودیم که منافع تاریخی در ایران داشتند و مداخلاتی می‌کردند. از بد حادثه تحولات زمانه ما مقارن با حوادث بزرگی مثل جنگ جهانی اول و درگیری بین دولت‌ها شد و به طور ناخواسته وارد این دعواها شدیم و همین میزان مجلس و انتخابات نیز بساطش برچیده و تضعیف شد. چنین شرایطی نیاز به دولتی قوی داشت؛ چون امنیت و تمامیت ارضی و استقلال اولویت یافت. در تجربه مشروطه وقتی دیدند قدرت این‌چنین ضعیف شده و توانایی لازم برای اداره امور ندارد، دریافتند که راه‌حل، الگوی دولت مقتدر است.

براساس برداشت‌های من از گفته‌های شما جامعه توانمند می‌تواند دولت توانمند بسازد؛ اما یک دولت توانمند نمی‌تواند جامعه توانمند بسازد و تمام کسانی که دنبال این هدف بودند، شکست خوردند. آیا فکر نمی‌کنید زمانی که مصدق روی چهارپایه بین مردم می‌ایستد و می‌گوید مجلس همان‌جاست که مردم هستند به این حلقه مفقوده و خلأ پی می‌برد که دیگر چیزی به نام مردم وجود ندارد؛ یعنی آنها هم گرفتار نوعی دولت‌مرکزی یا به قول شما دولت‌اللهی شده‌اند.

بحث توانمندی دولت و جامعه و نسبت‌شان صورت عقلانی دارد؛ کسی مخالف این نیست که جامعه و دولت توانمند می‌توانند به هم یاری برسانند و توانایی‌هایشان را هم‌افزایی کنند و هرکدام نقش‌های خاصی دارند. مثلا در جامعه‌ای با گروه‌بندی‌ها و تشکل‌ها، بدون طرف سوم یعنی دولت، چطور باید نقاطی را که منجر به تعارض منافع می‌شود، حل کرد. دولت، نهادی واسطه است که نقش برقرارکننده ارتباط را ایفا می‌کند؛ اما همه داستان بر سر این است که از گذشته‌های دور، از دوره ناصری، که بحث اصلاحات مطرح شد، ما با سنتی فکری در ایران مواجه بودیم؛ اینکه اول باید دولتی توانمند ایجاد کنیم. تشکیل دولتی با حداقل ۲۰۰ تا ۵۰۰ نفر شخص صالح و مؤمن به برنامه‌های اصلاحی راحت‌تر از سازمان‌دادن جامعه بزرگی است که بخواهد تشکل پیدا کند و کار دسته‌جمعی کند. در نتیجه ما چنین دولتی را درست می‌کنیم که با داشتن قدرت و منابعی که در اختیار دارد، قادر به انجام اصلاحات است. ممکن است برخی در کلام بگویند این الگو همان است؛ اما وقتی به الگوهای عملی اصلاحات از همه اشکال نگاه می‌کنیم، می‌بینیم دولتی که به‌این‌ترتیب ساخته می‌شود، چطور باید قدرتش را مهار کرد. وقتی همه منابع را در اختیار دولت قرار می‌دهید، چطور می‌خواهید آن را کنترل و مهار کنید. به‌ویژه وقتی جامعه در شرایطی است که توانایی بالانس و موازنه‌کردن را ندارد. عملا این‌طور می‌شود که دولت‌هایی مستبد با شعار منوربودن و اصلاحگر بودن می‌آیند و آرام‌آرام به استبداد فردی میل می‌کنند؛ اتفاقی که در دوره رضاشاه و بعد محمدرضا شاه افتاد و بعدا به این می‌رسند که به جامعه نیاز ندارند. جامعه باید مثل موم در دستشان باشد چون راه و تکلیف معلوم است و دولت باید مردم را به ضرب و زور آدم بکند. به خاطر همین بوده که بعد از شهریور ۲۰، مردم خانه‌های بهداشتی را که دولت در اواخر دولت پهلوی اول در برخی روستاها با همین شیوه‌های بیگاری ساخته بود، خراب می‌کنند چون این خانه‌ها به خواست حکومت و ظالمانه بنا شده بود. چرا درکی از منافع عمومی و منافع ملی نیست؟ چون ملت نقشی ندارد، همه‌کاره دولت است، منافع عمومی دولت است. چنین روشی ما را به این وضعیت می‌رساند. در این موازنه اگر سویه توانمندی جامعه را به معنای وسیله‌ای برای خردکردن و سرکوب‌کردن، برای فائق‌آمدن بر نهاد دولت بگیریم، باز همین اتفاق می‌افتد. اگر در دورانی، جامعه قدرتمند باشد، دولت ضعیف می‌شود و دیگر نمی‌تواند تکالیف عمومی را انجام بدهد. سازمان‌یابی و توانمندشدن جامعه یعنی سازمان پیداکردن، حساب و کتاب پیداکردن و نهادمندشدن. اما نوع رابطه جامعه ما با دولت به این شکل نیست؛ دو مجموعه نیستند که قرار است با هم و در ائتلاف و توازن با هم جامعه را اداره کنند و نقش تکمیل‌کننده و مهارکننده‌ای بر هم داشته باشند. اگر این رابطه به فرادستی و فرودستی برسد، ما همیشه به دو الگو می‌رسیم؛ یا دولت می‌تواند قدرتمند شود و جامعه را فرو می‌کوبد یا جامعه می‌تواند فرادست شود و دولت را تضعیف می‌کند و در هر دو حالت قادر نیستیم وضع توسعه همه‌جانبه پایدار را در چشم‌اندازمان ببینیم. باید بتوانیم از دولت‌سالاری و جامعه‌سالاری عبور کنیم و برسیم به جایی که جامعه و دولت با هم همکاری و تعامل و توازن داشته باشند و هرکدام بتوانند نقش خاص خود را ایفا کنند. در این صورت با توسعه‌ای پایدار و همه‌جانبه روبه‌رو می‌شویم. و تغییر باید در ابتدا در حوزه روشنفکری صورت بگیرد؛ باید از دولت‌سالاری یا جامعه‌سالاری به گفتمان رابطه متقابل و تأثیر متقابل و همبسته جامعه دولت‌سالاری برسیم. هنوز در ذهنیت تاریخی خودمان بین جامعه و دولت به تضادهای آنتاگونیستی باور داریم. عقیده داریم باید دست و بال دولت (به معنی کلی کلمه) را بست، نباید توانمندی داشته باشد. مثل اژدهایی است که اگر از افسردگی دربیاید، پدر آدم را درمی‌آورد. همیشه باید در حالت یخ‌زده باشد. اما در حالت انجماد که نمی‌تواند نقش‌های خودش را ایفا کند. دولت نقش‌هایی در جامعه دارد که هیچ نهاد دیگری نمی‌تواند انجام دهد. تنها مسئولیت دولت امنیت نیست. تولید کالاهای عمومی، بهداشت و رفاه با چه کسی است؟ بنابراین نهاد دولت باید قدرتمند باشد. باید بتواند تکالیفش را انجام دهد. اما ما دولت‌های زمانه را معمولا غاصب می‌دانستیم. اساسا نسبت به دولت آلرژی داریم و از نظر ما دولت خوب، دولتی است که ضعیف باشد و نتواند کار زیادی بکند. ایده مقابل این، معتقد است دولت ما را بس است، جامعه خوب، باید مثل گربه‌ای ملوس باشد، دولتی بدون شکل که ما برایش تعیین تکلیف کنیم. خب، چنین جامعه‌ای نقش‌هایی را که باید در فرایند یک تحول پایدار و درازمدت ایفا کند، نمی‌تواند انجام بدهد. در همین دوره، نهاد نمایندگی صنفی معلمان را انکار کردیم. نتیجه چه شد؟ با جنبش خیابانی مواجه شدیم. در حالی که اگر این نهادها را به رسمیت می‌شناختیم، چانه‌زنی می‌کردیم و می‌گفتیم باید موازنه برقرار کنیم، نباید منابع دولت را تاراج کنیم، افکار عمومی پای قصه می‌آمد و این می‌توانست به رابطه‌ای تعاملی بینجامد که دو طرف را شکل بدهد و با هم وضعیتی را پیش ببرند. در مقابل وقتی جامعه را انکار می‌کنید، مطالبات تبدیل به جنبش‌های خیابانی می‌شود. جامعه بدون نهاد و سازمان و قاعده و تشکل‌های واسطه را می‌شود آرام کرد ولی وقتی سیل می‌شود، ویرانگر می‌شود. چون این نهادها همچون عوامل کندکننده سیل در جنگل هستند، مثل پوشش گیاهی، درختان و آبخیزداری که دولت قبلا آنها را از بین برده. مسئول کیست؟ شما خواستید این‌طور باشد. دولت باید به این عقلانیت برسد که جامعه غیرنهادمند به سودش نیست، نه دولت را قوی می‌کند نه باثبات و نه امکان برنامه‌ریزی‌های بلندمدت می‌دهد. جامعه نیز باید در گفتمان تحول سیاسی به این درک برسد که دولت ضعیف و ناتوان نمی‌تواند تکالیف نهاد و امر عمومی را انجام بدهد. ما دولتی قدرتمند می‌خواهیم که قادر باشد تکالیفش را انجام دهد، دولتی که نمایندگی اجتماعی دارد چون نهادهای واسطه آمدند. احزاب ما احزاب پوچ هستند یا احزاب طبقات مرفه و صاحبان قدرت هستند یا نیستند. پوچ هستند چون بنیادهای نمایندگی اجتماعی ندارند. طرف دیروز چپ بوده، امروز حزب نماینده طبقه متوسط جامعه است و فردا معلوم نیست چه کسی را نمایندگی می‌کند. کدام اقشار با کدام منافع را نمایندگی می‌کنید؟ تا وقتی نهادهای اجتماعی نباشند نمی‌توانیم صحبت از امر اجتماعی تحت عنوان منافع کنیم. بنابراین بنده باور دارم باید یک جور دیگر به این قضیه نگاه کنیم. اولا به لحاظ تاریخی نمی‌گوییم می‌توانیم برگردیم و نهادهای صنفی و مدنی ۲۰۰ سال قبل را عینا بیاوریم، بلکه می‌گوییم این ذهنیت را تصحیح کنیم که جامعه ما غیرسازمان‌یافته نبوده؛ نهادهایی داشته. موازنه می‌کرده. حکومت نمی‌توانست به دلخواه خود با مردم رفتار کند، ناچار به موازنه بوده. روحانیون، تجار، اصناف، رهبران ایلات و عشایر، حکومت را وادار به برقراری توازن و ایجاد ائتلاف می‌کردند. بنابراین چنین پیشینه تاریخی داریم. اما اگر امروز بخواهیم به الگوی تحول‌خواهی برسیم، نه باید به جامعه‌سالاری افراطی منهای دولت توانمند برسیم که یک جور بحران درست می‌کند، نه به دولتی برسیم که جامعه را گچ کشته در دستش بکند. بلکه باید به جایی برسیم که دولت نمایندگی از جامعه داشته باشد. برخی فکر می‌کنند این یعنی «زنده‌باد اقتدارگرایی»! خیر، من می‌گویم اقتدارگرایی اَشکالی دارد و یکی هم اقتدارگرایی انتخاباتی است. اما دموکراسی وقتی دموکراسی است، وقتی دولت نمایندگی و انتخابی است که پایه اجتماعی داشته باشد.

آگهی تملک

وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح در نظر دارد وفق لایحه قانونی نحوه خرید و تملک برای اجرای برنامه های عمومی، عمرانی و نظامی دولت مصوب ۱۳۵۸/۱۱/۱۷، نسبت به پرداخت حقوق مالکین و صاحبان حقوق پلاک های ۸۷ و باقی مانده پلاک ۹۱ هر دو فرعی از ۲۸ اصلی موسوم به اراج واقع در میدان نوبنیاد، خیابان شهید لنگری، خیابان شهید فخری زاده اقدام نماید. از اینرو مالکین و صاحبان حقوق می توانند حداکثر ظرف یک ماه از تاریخ انتشار آگهی، جهت توافق یا معرفی کارشناس منتخب خود به وزارت دفاع و پش.ن.م به نشانی تهران، سیدخندان، بزرگراه شهید سلیمانی شرق خیابان شهید کابلی، جنب بانک سپه، ساختمان ولی امر (عج)، طبقه هشتم، سازمان املاک و اراضی نیروهای مسلح، معاونت خرید و تملک مراجعه نمایند. بدیهی است در صورت عدم مراجعه صاحبان حقوق در موعد مقرر قانونی، این وزارت خانه برابر تبصره ۲ ماده ۴ لایحه قانونی یاد شده از طریق دادگاه صالحه نسبت به تعیین کارشناس به منظور ارزیابی حقوق متعلقه اقدام خواهد نمود.

سند کمپانی **تاکسی پژو** 405GLX-XU7 رنگ زرد خورشیدی با نوار شطرنجی مشکی روغنی مدل ۱۳۹۱ به شماره پلاک ایران ۳۳ _ ۴۷۹ ت ۹۹ و شماره موتور 124K0029884 و شماره شاسی NAAM11CA2CH310485 مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

پلاک جلو **خودرو تاکسی نارون** رنگ سبز فسفری با نوار شطرنجی مشکی روغنی مدل ۱۳۸۶ به شماره پلاک ایران ۲۲ _ ۸۷۶ ت ۳۵ و شماره موتور JM491QME584023 و شماره شاسی NAGAVV2VC11J00269 به نام **فاضل آقائی** مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

آگهی دعوت به مجمع عمومی بلوک کاج – مجتمع الزهرا (نوبت دوم)
بدینوسیله از کلیه مالکین محترم بلوک کاج دعوت بعمل می آید جهت شرکت در مجمع عمومی نوبت دوم در تاریخ ۱۴۰۰/۱۲/۱۶ راس ساعت ۱۹:۰۰ در سالن اجتماعات سرای محله باغ فیض به آدرس: تهران، باغ فیض، خیابان شهید خلیل آبادی حضور بهم رسانند.
موضوعات جلسه : ۱ - تایید و تصویب اساسنامه ۲ - تایید و تصویب قرارداد همکاری اخذ سند ۳ - انتخاب اعضای هیئت مدیره و بازرس مطابق اساسنامه ۴ - تعیین مبالغ شارژ و تعمیرات سال ۱۴۰۱
رئیس هیئت مدیره بلوک کاج – بهامین خیراندیش

آگهی فقدان سند مالکیت

ششدانگ یک دستگاه آپارتمان مسکونی به پلاک ثبتی ۶۷۱۷۱ فرعی از ۱۱۶ اصلی ، مفروز و مجزا شده از ۹۱۰ فرعی از اصلی مذکور ، قطعه ۴ در طبقه۱ و واقع در بخش ۱۱ ناحیه ۰۱ حوزه ثبت ملک سعادت آباد تهران استان تهران به مساحت ۸۳.۸۵ متر مربع واقع در سمت شرقی طبقه اول که ۳/۹ سه متر و نود دسیمتر مربع آن بالکن و بالکن پیشرفته ، (۰۶ / ۳) سه متر و شش دسیمتر مربع آن پیشرفتگی ، است . بانضمام پارکینگ قطعه ۴۶ به مساحت ۱۰.۸ واقع در طبقه -۲و انباری قطعه ۱۵ به مساحت ۴ متر مربع بنام آقای هوشنگ شیخ الاسلامی بعنوان مالک شش دانگ عرصه و اعیان با شماره مستند مالکیت ۲۹۲۳۹ تاریخ ۱۳۹۹/۱۱/۰۲ دفترخانه اسناد رسمی شماره ۱۱۳۴ شهر تهران استان تهران، موضوع سند مالکیت اصلی بشماره چاپی ۱۶۲۴۴۸ سری ب. سال ۹۹ با شماره دفتر الکترونیکی ۱۳۹۹۲۰۳۰۱۱۴۵۰۲۲۹۵۰ ثبت گردیده است.

آقای احمد بهنامی مقدم وکیل آقای هوشنگ شیخ الاسلامی به موجب وکالتنامه ۱۰۵۱۹۷-۱۴۰۰/۱۰/۲۷ دفتر ۶۱ و با ارائه دو برگ استشهاد شهود به شماره ۸۶۴۹ مورخ ۱۴۰۰/۹/۲۷ دفتر ۶۱ تهران اعلام نموده سند مالکیت ششدانگ به علت جابجایی مفقود گردیده و درخواست صدور سند مالکیت المثنی نموده است لذا مراتب باستناد تبصره یک اصلاحی مورخ ۷۲/۹/۲ ماده ۱۲۰ آیین نامه قانون ثبت در یک نوبت آگهی می شود تا چنانچه کسی مدعی انجام معامله نسبت به ملک مرقوم غیر از اسناد فوق و یا وجود سند مالکیت مذکور نزد خود می باشد از تاریخ نشر این آگهی ظرف مدت ۱۰ روز به این منطقه مراجعه و اعتراض خود را ضمن ارائه اصل سند مالکیت یا سند معامله تسلیم و رسید دریافت نمایید تا مورد رسیدگی قرار گیرد و الا پس از انقضای مهلت مزبور و نرسیدن واخواهی نسبت به صدور سند مالکیت المثنی طبق مقررات اقدام خواهد شد.

م الف ۱۵۷۹۷
رئیس واحد ثبتی حوزه ثبت اسناد و املاک سعادت آباد تهران

www
shargh
daily
ir

آگهی فقدان سند مالکیت

به نام خانم اعظم چناری

با تسلیم دو برگ استشهاد مصدق بشمار۲۹۳۲۶ مورخ ۱۴۰۰/۱۱/۱۰دفترخانه ۱۳۳۰ تهران بشرح وارده ۳۵۱۹۱مورخ ۱۴۰۰/۱۱/۱۳ اعلام نموده که ششدانگ دستگاه آپارتمان قطعه سوم در طبقه دوم بمساحت ۶۶/۹۹ متر پلاک ۴۱۶۲۱ فرعی از ۴۶۷۸ اصلی ذیل ثبت صفحه ۱۱۰ دفتر ۲۶۹ و سند شماره چاپی ۰۲۱۷۰۴ بنام اعظم چناری صادر گردید برابر گواهی دفتر املاک دررهن نمی باشدبه علت جابجایی منزل مفقود گردیده وتقاضای صدور المثنی سند مالکیت نموده است.

لذا طبق ماده ۱۲۰ آئین نامه قانون ثبت مراتب در یک نوبت آگهی میشود تا هر کس نسبت به ملک مورد آگهی معامله ای کرده یا مدعی وجود سند مالکیت نزد خود می باشد باید تا ده روز پس از انتشار آگهی به این اداره مراجعه و اعتراض خود را ضمن ارائه اصل سند مالکیت یا سند معامله تسلیم نماید و اگر ظرف مهلت مقرر اعتراضی نرسد و یا در صورت اعتراض اصل سند مالکیت یا سند معامله ارائه نشود اداره ثبت المثنی سند مالکیت را طبق مقررات صادر و به متقاضی تسلیم خواهد کرد .

م الف ۱۵۷۹۶
سرپرست ثبت خاوران